

مقاله‌ی کوتاه

مجله‌ی علمی شعرپژوهی (بوستان ادب) دانشگاه شیراز
سال یازدهم، شماره‌ی سوم، پاییز ۱۳۹۸، پیاپی ۴۱، صص ۱۸۹-۱۹۸

پنجه یا پنجه؟ درباره‌ی بیتی از بوستان سعدی

مجید منصورى*

دانشگاه بوعلی سینا همدان

چکیده

طرز خواندن ترکیبات و نیز وجوه چندگانه‌ی معنایی از عمده دشواری‌های بوستان است. از همین مقوله است، بیت «زن شوخ چون دست در قلیه کرد/ برو گو بنه پنجه بر روی مرد» که مصححان و شارحان بوستان بیشتر به ضبط مشکوک مصراع نخست آن پرداخته‌اند و کوشیده‌اند معنی آن را دریابند، غافل از این که مصراع دوم ابهام بیشتری دارد. در این تحقیق ضمن پیشنهاد معنی «رو بند زنان»، براساس خوانش این واژه به صورت «پنجه» که در فرهنگ‌ها و متون مختلف آمده و می‌تواند یک گام برای گشودن معنی مصراع نخست این بیت دشوار بوستان نیز باشد، درباره‌ی آشنفتگی فرهنگ‌های لغت در معنی‌ها و ضبط‌های مختلف واژه‌ی «پنجه» بحث شده است. همچنین برای دریافت مفهوم سخن سعدی در مصراع نخست، به ترکیب «قلیه‌خوار: قلتبان» در فرهنگ‌ها که از نظر شارحان به دور مانده، اشاره شده است. واژه‌های کلیدی: تصحیح، بوستان، پنجه، پیچه.

۱. مقدمه

قاعده‌ای در تصحیح متون وجود دارد که بر پایه‌ی آن، ضبط دشوار و دور از ذهن بر ضبط ساده و رایج برتری دارد. دلیل این قاعده نیز چیزی جز دستکاری‌های عمدی و گاه سهوی کاتبان دستنویس‌ها نیست؛ کاتبان همواره کوشیده‌اند متن را با دگرگونی‌های گونه‌گون، معنی‌دار کنند. در مواردی نیز سهواً واژه‌های کهنه و پیچیده را با واژه‌های رایج روزگار خود که از نظر نوشتاری شباهت داشته، همسان پنداشته‌اند و آن‌ها را نیز تغییر داده‌اند.

* استادیار زبان و ادبیات فارسی majid.mansuri@gmail.com

۱۹۰ _____ مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) / سال ۱۱، شماره‌ی ۳، پاییز ۱۳۹۸ (پیاپی ۶۱)
«مثلاً در روزگار نویسنده‌ای و یا سخنوری، کلماتی با شکل آوایی و گونه‌ای زبان رایج بوده، یا از سوی اهل زبان ترک گردیده... و کاتب در حین کتابت، جای این گونه از کلمات و مصطلحات را به واژه‌ها و اصطلاحات عصر که گاهی هیچ ارتباط معنایی با صورت اصلی نداشته پر کرده و به این صورت، اغلاط و تصرفاتی در دستنوشته‌اش روی داده.» (مایل هروی، ۱۳۶۹: ۷۹) توجه به معنی قریب و غافل‌ماندن از معنی بعید واژه‌ها و ترکیبات نیز از سایر لغزش‌هایی که ممکن است برای شارحان متون رخ دهد. از این جمله است بیت‌هایی از بوستان که در این تحقیق به احتمال، هر دو مورد مذکور در آن‌ها رخ داده و ضبط و معنی آن‌ها را از آنچه مقصود سعدی بوده دور کرده است.

۱.۱. بیان مسئله

در باب هفتم بوستان و در بخش «گفتار اندر پرورش زنان و ذکر فساد ایشان» بیت‌هایی آمده که در ضبط بیتی از آن‌ها جای تردید است.

اگر زن ندارد سوی مرد گوش	سراویل کحلش در مرد پوش
زنی را که جهلست و ناراستی	بلا بر سر خود نه زن خواستی
چو در کیله یک جو امانت شکست	از انبار گندم فرو شوی دست
بر آن بنده حق نیکویی خواسته است	که با او دل و دست زن راست است
چو در روی بیگانه خندید زن	دگر مرد گو لاف مردی مزین
زن شوخ چون دست در قلیه کرد	برو گو بنه پنجه بر روی مرد
چو بینی که زن پای برجای نیست	ثبات از خردمندی و رای نیست
گریز از کفش در دهان نهنگ	که مردن به از زندگانی به ننگ

(سعدی، ۱۳۸۱: ۱۶۴)

گرچه مقصود سخن سعدی از این بیت‌ها مشخص است، اما ساختار لفظی و معنایی مصراع «برو گو بنه پنجه بر روی مرد» مشکوک است. این بیت‌ها در تصحیح فروغی نیز به همین صورت آمده است. (سعدی، ۱۳۷۲: ۳۷۸)

۲.۱. ضرورت و اهمیت پژوهش

از آن روی که بوستان سعدی از کتاب‌هایی است که در دانشگاه‌های ایران تدریس می‌شود و نیز با توجه به اهمیت این کتاب به‌عنوان یکی از شاهکارهای بزرگ ادب فارسی، گشایش مشکل‌های این کتاب، بسیار بایسته و ضروری به نظر می‌رسد.

۱.۳. پیشینه‌ی پژوهش

زن شوخ چون دست در قلیه کرد برو گو بنه پنجه بر روی مرد
 دو نکته‌ی مبهم در این بیت وجود دارد؛ نخست «دست در قلیه کردن زن شوخ» و دوم
 «پنجه بر روی مرد نهادن». یوسفی در شرح بیت نوشته است: «زن گستاخ و بی‌حیا چون در
 قلیه (گوشت در تابه بریان کرده)، یعنی در غذا، پنهانی دست برد (کنایه از خیانت) ^۱ دیگر مرد
 را روسیاه و بی‌آبرو می‌کند. پنجه بر روی کسی نهادن: کنایه از روسیاه کردن است که در برهان
 قاطع به صورت «پنجه بر روی زدن» آمده است.» (سعدی، ۱۳۸۱: ۳۸۳)

خزائلی در شرح بوستان نوشته است: «در قدیم بعضی زنان نادان دزدیده از شوهر خود
 گوشت بریان کرده یا پخته را از دیگ برمی‌آوردند و خود می‌خوردند. شیخ می‌فرماید:
 زنی که چنین کاری کرد و از باب بی‌پروایی دست به چنین کاری زند، چنان است که
 پنجه‌ی چرب خود را بر روی مرد خویش کشیده و روی او را آلوده و سیاه ساخته است.
 بعضی قلیه را کنایه از عورت مرد گرفته‌اند. سعدی قلیه را به معنی رنگ و حنا پنداشته و
 مراد از دست زدن در قلیه به نظر وی آرایش کردن زن برای دیگران است، اما چنین معنی
 برای قلیه در فرهنگ‌های فارسی و معجم‌های عربی یافت نشد.» (خزائلی، ۱۳۵۳: ۳۲۷)

ناصر در شرح بوستان «پنجه بر روی زدن» را به معنی «سیلی زدن» دانسته است. «چون
 زن گستاخ و بی‌آزم از مرغ مسمن و کباب بر سفره‌ی دیگران شکم انباشت بر صورت
 شوی سیلی خواهد نواخت.» (سعدی، ۱۳۵۴: ۶۷۶)

سودی نیز در شرح بیت نوشته: «شوخی: در اینجا گستاخ و بی‌ادب. قلیه: در اینجا یعنی
 راست [ماده‌ی سیاه‌رنگی که زنان بر ابرو مالند] سنگش را نیز گویند. دست قلیه‌دار را بر روی
 شوهر کشیدن، یعنی روی شوهر را سیاه کردن. محصول بیت: زن بی‌حیا وقتی دستش را در حنا
 و قلیه کرد یعنی صورتش را آراست و به نامحرمان نشان داد، به آن زن بگو پنجه بر روی شوهر
 بزنی؛ یعنی روی شوهر را سیاه کن. زیرا شوهری که از زنش مواظبت نکرد، روسیاهی برایش
 مسلم است. پس به دست زنش روسیاه گردد.» (سودی بسنوی، ۱۳۵۲، ج ۲: ۱۲۴۵)

در تصحیح امیرخیزی نیز ضبط بیت مطابق با تصحیح یوسفی است و ایشان در شرح
 مصراع دوم، آن را به معنی «روسیاه کردن و ذلیل و خوار نمودن» دانسته‌اند. (رک. سعدی،
 ۱۳۱۰: ۱۹۷) در کتاب فرهنگ کنایات سخن نیز در این باره چنین آورده شده است: «پنجه
 بر روی کسی نهادن (زدن): بی‌آبرو کردن او: زن شوخ چون دست در قلیه کرد/ گو بنه
 پنجه بر روی مرد (بوستان)» (انوری و همکاران، ۱۳۸۳، ج ۲: ۲۲۲)

۲. بحث و بررسی

درباره‌ی مصراع دوم «برو گو بنه پنجه بر روی مرد» برخی شارحان همانند یوسفی، آن را بر اساس برهان قاطع با «پنجه بر روی زدن» یکی دانسته‌اند و آن را به معنی روسیاه کردن پنداشته‌اند. (رک. سعدی، ۱۳۸۱: ۳۸۳) با این اوصاف چند اشکال پدید آمده است: نخست این‌که در بوستان «پنجه بر روی نهادن» آمده است نه «پنجه بر روی زدن». اگر سعدی تصمیم داشت از این ترکیب استفاده کند مصراع را می‌توانست به صورت «برو گو بزَن پنجه بر روی مرد» بیاورد. اشکال دیگر آن است که معنی روسیاه کردن و بی‌آبرو کردن برای این ترکیب شاهد دیگری ندارد و بر پایه‌ی حدس و گمان شارحان پدید آمده و از آنجا وارد فرهنگ‌ها شده است. اشکال دیگر آن است که چنین معنی‌ای با ساختار نحوی مصراع دوم سازگار نیست. اگر فاعل مصراع دوم، زن شوخ در مصراع نخست باشد، «برو گو بنه پنجه بر روی مرد»، معنی بیت چنین می‌شود که به او بگو برو شوهرت را روسیاه و بی‌آبرو کن! که امر به چنین اقدام و کاری غیرممکن است؛ زیرا با دست در قلیه کردن زن شوخ (کنایه از کار ناشایست زن)، شوهر خود به خود روسیاه و بی‌آبرو می‌شود! در اینجا صورت و معنای پیشنهادی نگارنده برای بیت بوستان آورده می‌شود و در ادامه دلایل این پیشنهاد ارائه می‌گردد.

چو در روی بیگانه خندید زن	دگر مرد گو لاف مردی زن
زن شوخ چون دست در قلیه کرد	برو گو بنه پنجه بر روی مرد
چو بینی که زن پای بر جای نیست	ثبات از خردمندی و رای نیست

(همان: ۱۶۴)

در بیت مورد بحث، پنجه به معنی روبنده‌ی زینتی زنان است که از موهای تاب‌داده‌ی سایر قسمت‌های سر درست می‌شده و با جواهرات تزئین می‌شده است. «پنجه: به ضمّ اول و با جیم فارسی بر وزن غنچه، به معنی پیشانی باشد که عربان ناصیه گویند و مویی را نیز گفته‌اند که از سر زلف ببرد و آن را پیچ و خم داده بر پیشانی گذارند.» (برهان تبریزی، ۱۳۷۶: پنجه) «پنجه‌بند: به ضمّ اول و جیم فارسی و بای ابجد بر وزن مستمند، پیشانی‌بند را گویند که به عربی عصابه خوانند» (همان: پنجه‌بند). باید در نظر داشت که درباره‌ی ضبط واژه‌ی «پنجه = پنجه» در فرهنگ‌ها و متون گونه‌گون اختلاف‌های بسیاری مشاهده می‌شود و برخی معتقدند که ممکن است این واژه تصحیف «پیچه: روبند زنان» باشد که در بخش بعدی به این نکته پرداخته شده است.

پنجه یا پُنجِه؟ درباره‌ی بیتی از بوستان سعدی _____ ۱۹۳

«پیچه: قسمی روی بند از موی سیاه بافته. روبند زنان بافته از موی یال و دُم اسب به رنگ سیاه. چیزی مربع مستطیل شکل از موی یال اسب بافته که بعضی زنان خاصه عرب بر روی افکندندی.» (دهخدا، ۱۳۷۷: پیچه)

البته چون قطعیتی درباره‌ی ترجیح یک صورت نوشتاری بر صورت نوشتاری دیگر وجود ندارد، بهتر است با در نظر داشتن اختلاف فرهنگ‌ها و متون درباره‌ی این واژه، در این بیت بوستان، «پنجه» به همین صورت آورده شود و نیازی به تصحیح قیاسی نیست، چه ضبط نسخه‌های اقدم بوستان همگی وجه درستی دارند.

همان‌گونه که مشخص است، در این بیت‌ها سخن از خیانت زن است. «در روی بیگانه خندیدن زن» در مقابل «دست در قلیه کردن زن شوخ» است. همچنین «لاف مردی نزدن مرد» در برابر «پنجه بر روی نهادن مرد» است؛ بنابراین فاعل مصراع «برو گو بنه پُنجِه بر روی مرد» می‌تواند هم «زن شوخ» در مصراع نخست باشد، هم «مرد» در مصراع دوم که البته در این صورت باید آن را چنین خواند: «برو گو بنه پُنجِه بر روی، مرد». همچنین با توجه به «برو گو...» فاعل می‌تواند مخاطب شعر نیز باشد. مع الوصف معنی مصراع چنین است که «به آن زن خیانتکار بگو که روبنده‌ی زیتنی‌اش را بر روی صورت شوهرش ببندد». یا این که «به آن مرد بگو که روبند زن خیانتکارش را بر صورت ببندد؛ زیرا که اثری از مردانگی در او نیست». یا این که: «بروید و بر صورت چنین مردی، روبنده‌ی زنان بر بندید». مهمترین نکته برای تأیید این مدعا بیتی است که پنج بیت پیشتر آمده است:

اگر زن ندارد سوی مرد گوش سراویل کحلش در مرد پوش

(سعدی، ۱۳۸۱: ۱۶۳)

مضمون این بیت شباهت زیادی با بیت مورد بحث دارد. یوسفی در معنی بیت نوشته: «اگر زن به حرف شوهرش گوش ندهد و فرمانبردار نباشد، شلوار سرمه‌ای رنگ او را بر تن شوهرش کن یعنی چنین مردی باید جامه‌ی زنان را بپوشد.» (همان: ۳۸۳) از دلایلی که سبب گردیده شارحان بوستان در معنی بیت دچار لغزش شوند، واژه‌ی «دست» در لُت نخستین بیت است. چنان‌که پیش از این اشاره شد، خزائلی در شرح این بیت نوشته، زنی که پنهان از شوهرش قلیه می‌خورد به او بگو که پنجه‌ی چرب و سیاهش را بر روی شوهرش بزند و او را روسیاه کند. (خزائلی، ۱۳۵۳: ۳۲۷)

با این اوصاف هنوز هم معنی لفظی مصراع نخست مبهم است و فقط مفهوم کلی آن با توجه به روشن شدن معنی مصراع دوم دریافتنی‌تر می‌شود. «اگر زن شوخ (...) کرد، برو

۱۹۴ _____ مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) / سال ۱۱، شماره‌ی ۳، پاییز ۱۳۹۸ (پیاپی ۶۱)

و روبنده‌ی زینتی زنان را بر روی شوهر او ببند». مع الوصف با توجه به معنی پیشنهادی مصراع دوم، نظر خزائلی درباره‌ی «پنهانی گوشت خوردن زنان» نادرست به نظر می‌رسد. معلوم نیست که سودی بسنوی بر چه اساس «قلیه» در «دست در قلیه کردن» را به معنی «حنا» دانسته؟ و ظاهراً خزائلی نیز همین سخن را از وی نقل کرده است!

در مجموع، باید گفت که احتمالاً «دست در قلیه کردن زن شوخ» یک معنی کنایی فراموش شده دارد. نکته‌ی مهم در این باره که از نظر شارحان بوستان به دور مانده است، ترکیب «قلیه‌خوار» است در فرهنگ‌های لغت. «قلیه‌خوار: قلیبان و دیوث را گویند» (همان: ذیل قلیه‌خوار) و از همین ترکیب می‌توان گفت که «دست در قلیه کردن» یک معنی کنایی فراموش شده دارد و اصلاً ارتباطی با پنهان گوشت خوردن زنان ندارد. یوسفی در بخش استدراک و تصحیح که پس از چاپ دوم بوستان بر چاپ بعدی افزوده، دست در قلیه کردن زن شوخ را «کنایه از خیانت» دانسته است. (رک. سعدی، ۱۳۸۱: ۶۱۷) با توجه به این ترکیب، مصراع بوستان را می‌توان به معنی «آرایش کردن زن و حضور در بیرون از خانه با چنین ظاهری: بی‌غیرتی مرد» نیز دانست که سودی بسنوی نیز تقریباً چنین گفته است. با پذیرفتن این پیشنهادها تردیدی که ممکن است همچنان در باب مصراع دوم وجود داشته باشد، در حرف اضافه‌ی فعل، یعنی «پنجه نهادن بر» در معنی «پوشاندن بر و پوشاندن به» است. سعدی در بیتی دیگر «برقع پوشاندن بر» را آورده که تأییدی است بر پیشنهاد مذکور:

مرا گویند چشم از وی بپوشان ورا گو برقعی بر خویشتن پوش
(سعدی، ۱۳۸۵: ۷۳۶)

۱.۲. پنجه / پیچه / پیچه

درباره‌ی ضبط این واژه در فرهنگ‌های لغت مختلف و حتی متون کهن آشفتگی‌های زیادی قابل مشاهده است. واژه‌ی پیچه در فرهنگ‌ها به گونه‌های مختلف: پنجه، پُنجِه، پُنجِه، بجه، بنجه و نظایر آن آمده است. در لغت فرس تصحیح اقبال آمده است: «پنجه: پیشانی بود. مُنجیک گوید به تیغ طره‌برد ز پنجه‌ی خاتون/ به گرز پست کند تاج بر سر چیپال» (اسدی طوسی، ۱۳۱۹: ۴۵۳) در حاشیه‌ی همین مدخل نیز چنین آورده شده: «ن: پنجه پیشانی بود به زبان ماوراءالنهر. سایر نسخ این لغت را ندارند.» (همان) جالب است که عباس اقبال نیز در حواشی لغت فرس/اسدی ذیل لغت «پیچه‌بند» گفته است: «صحیح «پنجه‌بند» است و ما ملتفت نبودیم و آن را به غلط پیچه‌بند چاپ کردیم.» (همان: ۱۰۲) «پیچه‌بند: عصابه‌ای باشد که زنان بر پیشانی بندند، عسجدی گفت: بیچد دلم چون ز پیچه بتم/ گشاید برغم دلم پیچه‌بند» (همان)

در صحاح‌الفرس به صورت «پنجه» تصحیح شده است. «پنجه: پیشانی بود. منجیک گفت: به تیغ طره نبرد ز پنجه‌ی خاتون/ به گرز پست کند تاج بر سر چپال» (نخجوانی، ۲۵۳۵: ۲۶۸) در کتاب شاعران بی‌دیوان به چنین آمده:

به تیغ طره ببرد ز پنجه‌ی خاتون به گرز پست کند تاج بر سر چپال

(مدبری، ۱۳۷۰: ۲۴۰)

دهخدا در مقاله‌ی «چند نکته در تصحیح لغت فرس اسدی»، به این نتیجه رسیده که صورت درست این واژه «پُنجه» و «پُنجه‌بند» است. «ظاهراً این کلمه «پنجه‌بند» است و «پنجه» به ضم اول به معنی پیشانی است.» (دهخدا، ۱۳۲۹: ۴۸۴)

اختلاف در ضبط صورت نوشتاری و نیز معنی این واژه، در غالب فرهنگ‌ها دیده می‌شود. (رک: نصیری‌شیراز، ۱۳۹۷: ۵-۸) برخی این واژه را پیشانی معنی کرده‌اند و برخی دیگر آن را به معنی سربند و عصابه‌ی موی زنان آورده‌اند. فتح‌الله مجتبابی و علی‌اشرف صادقی در حاشیه‌ی لغت فرس اسدی در باب این واژه چنین نوشته‌اند: «این کلمه ظاهراً از قرن هفتم و اوایل قرن هشتم به بعد به پنجه (یا پنجه) تبدیل یا تصحیف شده است. کلمه‌ی طره که در مقدمه‌الادب به پیچه برگردانده شده در دستورالاحوان از تألیفات اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم به موی پیشانی و پنجه معنی شده است. آنچه در زمان ما پیچه گفته می‌شود نیز ظاهراً همان پیچه‌بند است با حذف جزء دوم آن.» (اسدی طوسی، ۱۳۶۵: ۲۱۷)

همان‌گونه که مشخص است و محققانی همانند علامه دهخدا، عباس اقبال، فتح‌الله مجتبابی و علی‌اشرف صادقی درباره‌ی ضبط درست این واژه با تردید سخن گفته‌اند. این صورت‌های مختلف نوشتاری در فرهنگ‌های لغت عربی به فارسی قدیم نیز مشهود است. در فرهنگ تاج‌الاسامی ذیل مدخل‌های مختلف، «پُنجه» و «پیچه» به هر دو صورت آمده است. «الصُّلُّلُ: فاخته و پنجه‌ی اسب.» (تاج‌الاسامی، ۱۳۶۷: ۳۰۹) «الناصِأُ و الناصِیَه: پُنجه (شاید: پیچه)» (همان: ۵۹۹). «الشَّرِّصَتَانِ کرانه‌ی دو پنجه (ظ: پیچه)» (همان: ۲۹۲). «القُصَّةُ: پیچه» (همان: ۴۶۴). «الناصِأُ و الناصِیَه: پُنجه (شاید: پیچه)» (همان: ۵۹۹).

در تکمله‌الاصناف در همه جا «پیچه» آمده است: «السَّبِیْبُ: موی پیچه و دنب اسب.» (کرمینی، ۱۳۸۵: ۲۹۴) «الشَّرِّصَتَانِ: دو کناره‌ی سر از دو سوی پیچه که صلَع از آن‌جا ابتدا کند.» (همان: ۳۷۳) «الصُّلُّلُ: فاخته، و پیچه‌ی اسب.» (همان: ۳۹۸) «العُدْرَةُ: درد کام و گلو، و دوشیزگی کنیزک، و موی پیچه‌ی اسب.» (همان: ۴۸۱) «النَّجَافُ: پیچه» (همان: ۷۲۲)

۱۹۶ _____ مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) / سال ۱۱، شماره‌ی ۳، پاییز ۱۳۹۸ (پیاپی ۶۱)
 «النَّاصِيَةُ: پیچه» (همان: ۷۳۲) و در کتاب *البلغة* در یک جا واژه‌ی «پیچه» آمده است: «الْقَصَّةُ
 وَ الطَّرَّةُ: موی پیچه.» (کردی نیشابوری: ۲۵۳۵: ۱۱) در فرهنگ‌های دوره‌های بعدی نیز
 «پیچه» آمده است: «عُرَانِيَّةُ: موی پیچه که باد بجنباند. عُرَانِقَه» (صفی پوری، ۱۳۹۶ق، ج ۲:
 ۲۹۸) «لمه: موی پیچه» (همان: ۳۲۷)

این واژه در فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، ذیل پیختن (pèxtan) آورده شده است.
 «احتمالاً عربی: بیشه: پارچه؛ روسری [ایرانی؛ قس فارسی: پیچه. پیرایه‌ای مرصع که بر سر
 عروس بندند (برهان قاطع) و پیچک سربند زنان را گویند (برهان قاطع)].» (حسن دوست،
 ۱۳۹۳: ۷۶۲) البته در فرهنگ‌های عربی به عربی، همانند المنجد، معجم الوسیط و اللسان این
 واژه نیامده است و تنها در فرهنگ‌های جدید عربی آمده است: «بیشه: نوع من البراقع تغطي
 به المرأة وجهها ما عدا العينين» (احمد مختار، ۱۴۲۹، ج ۱: ۲۶۹) واژه‌ی «پیچه و پنجه» به
 معنی‌های پیشین در ابیاتی از امیر خسرو دهلوی آمده است:

جعد تو تنگ به کار دل ما پیچیده‌ست
 پنجه‌ای چند ز جعد چو شکن بازگشای
 هست کوتاه شب وصل، درازیش ببخش
 زان سر زلف سیه نیم‌شکن بازگشای
 (امیر خسرو دهلوی، ۱۳۸۷: ۸۳۳)

غلام پنجه‌ی مرغول هندوانه‌ی اویم
 که هست هر خم مویی از او شکنجه‌ی جانی
 (همان: ۸۷۷)

موی از دل ناامید می‌کند
 پیچه ز سر سید می‌کند
 (امیر خسرو دهلوی، ۱۹۶۴: ۹۳)

در مجموع باید گفت که اظهار نظر قطعی درباره‌ی این‌که کدام صورت نوشتاری درست
 است، به تحقیقات بیشتری نیاز دارد. همان‌گونه که پیش از این بدان اشاره رفت، حتی در
 فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی احتمال عربی‌بودن آن مطرح شده و در فرهنگ‌های قدیم
 عربی به فارسی هم «پُنجه» و هم «پیچه» آمده است؛ ممکن است این دو صورت نوشتاری
 در اصل دو واژه‌ی مختلف بوده‌اند که به سبب بدخوانی در فرهنگ‌ها تبدیل به یک مدخل
 شده‌اند و معنی‌های آن‌ها نیز با هم درآمیخته شده؛ یعنی پُنجه فقط به معنی موی پیشانی و
 شقیقه بوده است و پیچه به معنی روبند زنان! این سخن، بی‌شک در حد یک احتمال است و
 درباره‌ی فقه‌اللغوی این واژه‌ها و اثبات این احتمال، پژوهش‌های بیشتری لازم است.

۳. نتیجه‌گیری

در این مقاله بر پایه‌ی شواهد مختلف، پیشنهاد خوانش «پَنجه = روبند زنان» به جای «پَنجه» در مصراع «برو گو بنه پَنجه بر روی مرد» به «برو گو بنه پَنجه بر روی مرد» مطرح شد و بر اساس فرهنگ‌های مختلف نشان داده شد که پَنجه در بیت مورد بحث به معنی روبنده‌ی زینتی زنان است و مقصود سعدی این است که «روبنده‌ی زنان را بر روی چنین مردی بریند». در ادامه درباره‌ی تصحیف همین واژه‌ی «پَنجه» در فرهنگ‌های لغت بحث و بررسی‌هایی آورده شد.

یادداشت

۱. قسمت درون کمانک، بر اساس بخش تصحیح و استدراک که یوسفی پس از چاپ دوم به کتاب افزوده، آورده شده است. (رک. سعدی، ۱۳۸۱: ۶۱۷)

منابع

- احمد مختار، عبدالحمید عمر. (۱۴۲۹ق). معجم اللغة العربیه المعاصره. بی‌جا: عالم‌الکتب.
- اسدی طوسی، ابومنصور علی بن احمد. (۱۳۱۹). لغت فرس. تصحیح و اهتمام عباس اقبال، تهران: چاپخانه‌ی مجلس.
- _____ . (۱۳۶۵). لغت فرس. تصحیح و تحشیه‌ی فتح‌الله مجتبایی و علی اشرف صادقی، تهران: امیرکبیر.
- امیرخسرو دهلوی. (۱۳۸۷). دیوان. تصحیح اقبال صلاح‌الدین، با مقدمه و اشراف محمد روشن، تهران: نگاه.
- امیرخسرو دهلوی. (۱۹۶۴). مجنون و لیلی. متن علمی و انتقادی و مقدمه از طاهر احمد اوغلی محمد اوف، مسکو: دانش.
- انوری، حسن و همکاران. (۱۳۸۳). فرهنگ کنایات سخن. تهران: سخن.
- برهان تبریزی، محمدحسین بن خلف. (۱۳۷۶). برهان قاطع. به اهتمام محمد معین، تهران: امیرکبیر.
- تاج‌الاسامی. (۱۳۶۷). مولف ناشناخته، تصحیح علی اوسط ابراهیمی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- حسن دوست، محمد. (۱۳۹۳). فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

- ۱۹۸ _____ مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) / سال ۱۱، شماره‌ی ۳، پاییز ۱۳۹۸ (پیاپی ۴۱)
- خزائلی، محمد. (۱۳۵۳). شرح بوستان. تهران: جاویدان.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۲۹). «چند نکته در تصحیح لغت فرس اسدی ۴». مجله‌ی یغما، شماره‌ی ۳۳، صص ۴۸۰-۴۸۵.
- دهخدا، علی‌اکبر و همکاران. (۱۳۷۷). لغتنامه. تهران: دانشگاه تهران.
- سعدی شیرازی، مصلح‌الدین. (۱۳۱۰). سعدی‌نامه یا بوستان. تصحیح امیرخیزی، تبریز: مطبعه تبریز.
- _____ (۱۳۵۴). کتاب بوستان. شرح محمدعلی ناصح، تهران: بنیاد نیکوکاری نوریانی.
- _____ (۱۳۷۲). بوستان. از روی نسخه‌ی تصحیح شده‌ی محمدعلی فروغی، تهران: ققنوس.
- _____ (۱۳۸۱). بوستان. تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.
- _____ (۱۳۸۵). کلیات سعدی. تصحیح محمدعلی فروغی، تهران: هرمس.
- سودی بسنوی. (۱۳۵۲). شرح بوستان. ترجمه و تحشیه‌ی اکبر بهروز، تبریز: کتابفروشی حقیقت.
- صفی‌پوری، عبدالرحیم. (۱۲۹۶ق). منتهی‌الارب فی لغه‌العرب. افسست از چاپ سنگی، تهران: کتابخانه‌ی سنایی.
- کردی نیشابوری، ادیب یعقوب. (۲۵۳۵). کتاب‌البلغه. به اهتمام مجتبی مینوی و فیروز حریرچی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- کرمینی، علی‌بن محمدبن سعید. (۱۳۸۵). تکمله‌الأصناف. تصحیح علی رواقی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- مایل‌هروی، نجیب. (۱۳۶۹). نقد و تصحیح متون. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- مدبری، محمود. (۱۳۷۰). شرح احوال و اشعار شاعران بی‌دیوان. کرمان: پانوس.
- نخجوانی، محمدبن هندوشاه. (۲۵۳۵). صحاح الفرس. به اهتمام عبدالعلی طاعتی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- نصیری‌شیراز، زهرا و همکاران. (۱۳۹۷). «بررسی ابیات تازه و منسوب به رودکی سمرقندی در فرهنگ لغت حلیمی (شرح بحر الغرائب)». متن‌شناسی ادب فارسی، دوره‌ی ۱۰، شماره‌ی ۴، شماره‌ی پیاپی ۴۰، صص ۱-۲۰.